

گفتگو با مصطفی فعله‌گری به انگیزه انتشار «روز برمی خیزد» رمانی برای آن کاظم ستم‌ستیز

نگاهی به سرگذشت جالب و حیرت‌انگیز «حاج غلامرضا» که دو بار شهید شد

یک داستان خیلی «عالی»



یادداشت‌های چرخدار
annotation@qudsonline.ir
عباسعلی سیاهی یونسی

ممکن است پرنده‌ها صدایم بزنند



رکاب‌زنان در انتهای شب سرد زمستانی به سمت خانه می‌روم. نیم ساعتی مانده است تا ساعت ۲۳. سرمای خشک و استخوان‌سوز، انگار همه تلاشش را گذاشته تا دما را از روزگار آدم در بیاورد. آن قدر که انگشتانم داخل دستکش‌ها هم از دست سرما در امان نیستند.

چهارراه را که می‌پیچم تا وارد خط ویژه دوچرخه شوم، صدای میویی را می‌شنوم. دوچرخه‌ام را نگه می‌دارم و برمی‌گردم به جایی کنار شمشادها و گریه کوچکی را می‌بینم که یک ریز، میو میو می‌کند.

می‌دانم گرسنه است ولی دور و برم مغازه‌ای نیست تا برای گریه چیزی بخرم. ناگهان یاد ظرف غذای توی کوله‌ام می‌افتم و مانده برنج‌های ناهار ظهر خودم و دوستانم که جمع کرده بودم برای پرنده‌ها.

گریه هم می‌خواهد نزدیک شود و هم انگار می‌ترسد، اما بالاخره به من نزدیک می‌شود و همین که غذاها را برایش خالی می‌کنم با ولع خاصی شروع می‌کند به خوردن. حالا دیگر میو میو نمی‌کند.

با خودم فکر می‌کنم این شش‌بهای سرد امان ما آدم‌ها را که به خانه‌های گرم خودمان پناه می‌بریم، بریده چه برسد به این حیوانات بی‌زبان و گرسنه دیگری که هست که ممکن است صدایم بزنند و غذا بخوانند.

روز مره نگاری

سر «ملاحات»‌ها را زیر آب نکنیم!



رقیه توسلی: همکاری بلندبلند غیبت می‌کنند از همکار دیگری که رفته مرخصی... اقایوسی میان جمع می‌زند توی ذوق همسرش... فروشنده‌ای مدام لیچاج می‌گوید. معلمی، دانش‌آموزش را زخمی و دافغان می‌کند. جوانی، شیشه مغازه پرمشرتی را می‌آورد پایین... مادری توی خیابان فحش‌خور می‌کند دختر دانشجویش را... چرا...!

با کلی چرا می‌ایستم توی ایستگاه اتوبوس، بین مسافران دیگر. صحنه‌ها مثل فیلم تدوین شده‌ای می‌چرخند توی کله‌ام. اگر می‌خواستم هم نمی‌توانستم به حال خودم باشم و همه این دیدنی‌ها را ندیده بگیرم. این همه آدم سعی را راست می‌گویند آدم در روز کلی کلمه می‌شنود که می‌توانند آیداش کنند یا خراب. کلمه‌ها وزن دارند. درگیر چارها و آدم‌هایم که «ملاحات خانوم» سر می‌رسد با سلام، لیختندش مثل همیشه برق می‌زند، بوی خوش می‌دهد و رخت و لباسش زیباست. نرسیده دست می‌گذارد روی شانه‌ام و می‌گوید: قربانت بروم. بی‌خبر نیستم روز جیبی داشتی. غمت نباشد آدم که دوتایی، قشنگ‌تر و شادتر و مهربان‌تر زندگی کنیم.

توی چشم‌هایش زل می‌زنم و می‌پرسم: عزیزم! ممنون بابت آمدنت اما کاش اول بگویی ملاحات‌های دیگران کجایی؟ خواندی؟ ملاحات همین همکار مثلاً ملاحات فروشنده، ملاحات مادر توی خیابان. بگو چرا آن‌ها نتوانند انگار کسی نیست کم‌کشان کند؟

می‌شنوم: خیلی سؤال به دردی‌خوری کردی... داغ دل ملاحات‌ها تازه شد... می‌دانی عزیزجان آخر این آدمیزاد، جنسش عجیب است... دعای تو را می‌گذارد بالای سرشان... برخی هم توی زندگی‌شان راحت نمی‌دهند. بعضی هم به‌راحتی سر ما را می‌کنند زیر آب... کلاً یعنی نمی‌خوانندمان... نگاه کن به چهار تا عین خودت... ملاحات‌ها خیلی می‌پویند!

دروغ‌های قشنگ

۷ دلیل علیه کرونا



قدس زندگی: البته خیرش را مقام‌های مسئول تکذیب کردند، اما چون ممکن است شما به برخی از مقام‌های مسئول و تأیید و تکذیبشان اعتمادی نداشته باشید و خدای ناکرده فکر کنید دارند برای جلوگیری از ایجاد رعب و وحشت، ابتلای هموطنانمان به ویروس کرونا را تکذیب می‌کنند، به هفت دلیل و نکته فنی که در ادامه می‌آید دقت کنید تا متوجه شوید نامه منتشر شده در فضای مجازی درباره ابتلای ۲۵ ایرانی به کرونا و مرگ چند نفر از آن‌ها، جعلی است.

نخست اینکه در این نامه اداری، معاون وزیر خطاب به شخص رئیس‌جمهور نامه نوشته‌است، درحالی که براساس مراتب اداری، معاون وزیر باید به وزیر مربوطه نامه بنویسد نه مستقیماً به رئیس‌جمهور!

دوم نامه‌های وزارت بهداشت با پیش شماره‌هایی که بالای نامه آمده است ارسال یا منتشر نمی‌شوند. نکته سوم اینکه رونوشت این نامه پر از ایرادهای فنی است. طبق اصول نامه‌نگاری اداری، یک مقام پایین‌تر وقتی برای جایگاه بالاتر از خودش رونوشت می‌زند باید از لفظ جهت استحضار استفاده کند نه جهت اطلاع!

چهارم اینکه معاونت یک وزارتخانه از لحاظ اداری در جایگاهی قرار ندارد که بتواند به رؤسای قوا و نیروهای مسلح و از همه مهم‌تر دفتر مقام معظم رهبری رونوشت بزند. پنجم، اصولاً جایی به نام «دفتر بیت رهبری» وجود ندارد. جاعل نامه، دفتر مقام معظم رهبری با «بیت رهبری» را با هم قاطی کرده‌است. نکته ششم اینکه دفتر فرماندهی نیروهای مسلح اساساً وجود خارجی ندارد! نکته هفتم و آخر هم اینکه مسئول اطلاع‌رسانی درباره ویروس کرونا معاونت بهداشت این وزارتخانه است نه معاونت درمان!

افزود آگاه: فکر کنم جشنواره فیلم فجر سال گذشته بود که «الیور استون» به ایران آمد و در کارگاه آموزش فیلم‌سازی سخنرانی کرد و گفت: «شما باید در مورد انقلاب خودتان فیلم بسازید اما فیلم‌های جذاب و سرگرم‌کننده... کاری ندارم که آن روز گویا برخی از حضاران در کارگاه آموزشی به استون اعتراض کردند که حرف‌های سیاسی زندان‌ما واقعیت این است که فیلمسازان ما، انگار سوزها و موضوعات انقلاب اسلامی را ندیده و نمی‌بینند و یا خوب ندیده و با دقت آن‌ها را بالا و پایین نکرده‌اند اصلاً بنگارید ماجرا را جور دیگری بگویم. سه سال و نیم پیش که زندگی‌نامه «حاج غلامرضا عالی» در کتاب «شب چهلم» منتشر شد، هنوز خیلی‌ها در ایران او را نمی‌شناختند حتی همین حالا هم به نظر می‌رسد کسی درباره زندگی و دو بار شهادت «حاج غلامرضا عالی» چیز زیادی نمی‌داند. داستانی که از آن روایت‌های تری دوران انقلاب است و آدم وقتی آن را می‌خواند، بارها و بارها از خودش می‌پرسد چطور تا امروز هیچ سینماگر یا داستان‌نویسی، سراغ «حاج غلامرضا عالی» نرفته تا از زندگی او فیلم و رمانی ارزشمند را بیرون بکشد؟

قهرمان مردم کوچ و بازار

هفته پیش و همزمان با سالروز پیروزی انقلاب اسلامی، برخی خبرگزاری‌ها و سایت‌ها، شاید برای آن‌ها که حوصله خواندن کتاب مفصل زندگی‌نامه را ندارند، بخش‌هایی از کتاب «شب چهلم» را منتشر کردند. این کتاب به قلم مصطفی فعله‌گری است و روایت بخش‌های بسیار جذاب و هیجان‌انگیز زندگی و مبارزات «حاج غلامرضا عالی» بود که از زبان همسرش در گفت‌وگو با «فارس» روایت شده بود. بخش‌هایی از ماجرا را در ادامه بخوانید و خودتان قضاوت کنید که برای ساختن فیلم‌های جذاب و نوشتن رمان‌های پرمخاطب، مگر سوزهایی بهتر از قهرمانان مردمی کوچکه و بازار پیدا می‌شود؟ سوزهایی مانند حاج غلامرضا عالی که یک بار سال ۵۷ به گمان همه شهید می‌شود و یک بار هم دو سال پیش که با جمع‌های تقریباً مصنوعی و سرهم‌بندی شده با بیش از ۲۰۰ جراحی، حریف بیماری و مدمات ناشی از مجروحیت سال ۵۷ نمی‌شود و به کاروان شهیدان انقلاب می‌پیوندد.

ضرب دست رضا...

روز ۲۱ بهمن یک خبر کافی بود تا مردم از همه‌جا به طرف پسادگان نیروی هوایی حرکت کنند. خبر رسید گاردی‌های رژیم، این پادگان را محاصره کرده و می‌خواهند انتقام بیعت تاریخی ۱۹ بهمن را از پرسنل نیروی هوایی بگیرند. من و گروه ۱۰ نفری که داشتم، خودمان را به «سه راهی مرگ» در محدوده میدان امامت (میدان وثوق) رساندیم. این سه راهی که از دو طرف به مراکز نظامی منتهی می‌شد، کاملاً تحت تسلط نیروهای گارد بود. به محل که رسیدیم، از دیدن آن همه تانک شش‌گانه زد اگر آن تانک‌ها به محل اجتماع مردم می‌رسیدند، یک‌جورهایی قتل عام به راه می‌افتاد. کاری می‌کردیم. به طرف ساختمانی در ضلع شمال غربی میدان رفتیم و خودمان را به پشت‌بام رساندیم. از آنجا کاملاً به معرکه اشراف داشتیم.

و بعد از نشانه‌گیری، یکی یکی بطری‌ها را به سمت سه تانگی که در تیررس‌مان بود، پرتاب کردیم. یکی از بطری‌ها روی تانک روبروی سینیما ماندنا فرود آمد و آن را به آتش کشید. آن‌هایی که در خیابان بودند، بعدها تعریف کردند بعد از این اتفاق، سرهنگ «لطیفی» فرمانده گارد رو به تانک‌ها فریاد زد: پس چرا حرکت نمی‌کنید؟ یکی از سرنشینان تانک با اشاره به پشت‌بام و نشان دادن من، گفته‌بود: از آنجا ما را نشانه گرفته‌اند. همین حرف کافی بود تا سرهنگ پشت مسلسل تعبیه شده روی تانک ببرد و پشت‌بام را هدف بگیرد. تا به خودم بچشم دو گلوله از سمت تانک رسید و به سرم اصابت کرد... من از طبقه سوم به پایین پرتاب شدم...

این که زنده است

همه آن‌هایی که همراه غلامرضا عالی بودند، مطمئن شدند او با اصابت آن دو گلوله به سرش و سقوط از سه طبقه روی آسفالتهای خیابان، شهید شده‌است. خودش هم بعدها گفت: «هیچ‌وقت نفهمیدم چه کسی مرا به بیمارستان نیروی هوایی رسانده‌بود و حتی آن قدر حواسم جمع بود که که پیرانم یک سرباز کشته‌شده به نام «میر مرادی» را هم تمم کرده‌بود تا به‌عنوان یک مخالف رژیم، با من در بیمارستان بد رفتاری نشود. سه روز در میان بیکر شهنا در بیمارستان ماندم و یک روز هم در سردخانه بودم. روز پنجم به پشت زهرا منتقل شدم و مرا سرف و کفن هم کردند! اما خدا نمی‌خواست پرونده زندگی من بسته شود. آن روز یک پزشک جراح که ظاهراً دنبال برادرزاده‌اش می‌گشت، به آنجا آمده‌بود و برای پیدا کردن گمشده‌اش، با دقت بیکر شهنا را وارسی می‌کرد. نوبت که به من رسید، همین که کفن باز شد، در یک لحظه ضربان شاهرگ گردنم توجه دکتر را جلب کرد. با تعجب و هیجان گفت: این که زنده‌ست؟! با وجود مقاومت کارکنان غسالخانه، دکتر مرا با ماشین خودش به بیمارستان برد و با کمک همکاران متخصص سرم را عمل کرد. پس از عمل، ۱۰ روز بهبودی بودم و درست روزی که مسئولان بیمارستان از من قطع امید کردند و بیکر بی‌جان را به سردخانه فرستادند، در میانه‌های راه به هوش آمدم! همه انگشت به دهان مانده بودند که این دیگر چه اعجوبه‌ای است!»

مراسم سوم، هفتم و چهلم

خلاصه او را به بخش منتقل کردند اما وضعیت بهتر از یک مرده نبود. در ظاهر زنده بود اما نه قدرت تکلم داشت و نه پاها و دست‌هایش حرکت می‌کرد. یک فلج مطلق بود. آن هم مجهول‌الیهویه، بدتر از همه، با استنداد که به لباسی که روز اول به تن داشت، جایی هم اگر اسمش را نوشته بودند، به نام «میر مرادی» ثبت شده‌بود. خانواده غلامرضا از هر راهی رفتند، به بن‌بست رسیدند. از زیر پا گذاشتن همه بیمارستان‌ها، پزشکی قانونی و حتی غسالخانه بهشت زهرا(س) بگریزد تا چند نوبت چاپ عکسش در روزنامه به‌عنوان گمشده دست آخر هم بعد از روزها بی‌خبری، پدر و مادرش برای کسب تکلیف خدمت آیت‌الله «عبدالحمیدی» روحانی برجسته انقلابی و معتمد محله‌شان رفتند. ایشان هم گفت حالا که شما تمام مراحل مورد نیاز را برای پیدا کردن پسران طی کرده‌اید اما به نتیجه نرسیده‌اید، می‌توانید برای او به‌عنوان شهید مفقودالثر مراسم برگزار کنید. این برای خانواده‌ای که یک پسرشان هم در ۱۵ خرداد ۴۲ شهید شده‌بود، داغ سنگینی بود. خلاصه مراسم سوم و هفتم پسر شهید

دوستان را در مسجد محله برگزار کردند.

شهید، زنده است

آن روزها یک خانم خیر به نام خانم «عبدی» به بیمارستان می‌آمد و بیمارانی که کسی را نداشتند، تر و خشک می‌کرد. یک روز انگار خدا به دل و ذهن او انداخت که صفحات گمشده روزنامه‌ها را با دقت بخواند، شاید اثری از خانواده این بیمار فلج و بی‌کسی و کاری که سر و صورتش باندپیچی شده بود، پیدا کند. عجیب اینکه با وجود سر و صورت کاملاً باندپیچی شده غلامرضا، احساس کرد یکی از عکس‌ها در صفحه گمشده‌های روزنامه، شبیه همین بیمار زیر دستش است. بقیه ماجرا را سال‌ها بعد خودش حاج غلامرضا این‌طور تعریف کرد: «خانم عبدی آن عکس را در مقابل چشمم گرفت تا عکس‌العمل مرا ببیند، چهره خودم را شناخت اما قدرت تکلم نداشتم. باز هم خدا خودش دست‌به‌کار شد و اشک به چشمم آمد مرا همین کلفتی بود که خانم عبدی مطمئن شود حدسش درست بوده. تلفن خانمان را گرفت و با اینکه سخت توانست اعتماد پدرم را جلب کند، اما آن قدر با خانمان تماس گرفت تا بالاخره پدرم راضی شد همراه دوستش به بیمارستان بیاید. درست در روزی که خانواده‌ام در تدارک مراسم چهلم من بودند، پدرم بالای سرم آمد و با دیدن من از هوش رفت. دوستش بلافاصله به محله رفت و همه را خبر کرد. مراسم چهلم به هم خورد و این خبر در محله پیچید که شهید غلامرضا عالی زنده شد!»

داره حرف می‌زنه

دکترها گفته بودند این پسر، ماندنی نیست. در نهایت تا دو هفته دیگر اما دل پدر و مادر حاجی روشن بود. او را با بدن فلج، روی برانکار، به سه خانه بردند و سختی‌ها تازه شروع شدند. حتی بعضی‌ها گفتند او را به آسایشگاه ببرند. مادر اما جلوباشان ایستاد که: «همه کارهایش را خودم انجام می‌دهم. پس از کورک هم هستم!» بقیه ماجرا با خوابی که غلامرضا می‌بیند و یک نفر در عالم رؤیا به او می‌گوید «تو را شفا دادیم... به دیدار امام خمینی (ره) برو» ادامه پیدا می‌کند. غلامرضا هنوز زبان به حرف باز نداشتند و مقدرات اما آن قدر با چشم و ابرو به عکس امام (ره) اشاره می‌کند که بقیه متوجه می‌شوند و خلاصه او را به بیمارستان ۵۸ او را به دیدار امام (ره) می‌برند. امام (ره) به طرف غلامرضا آمدند، دستش به سرش کشیدند و گفتند اگر ما الان اینجا نشستیم و راحت نفس می‌کشیم، از برکت این‌هاست، چای که آوردند، امام دو حد قند برداشتند و داخل استکان چای انداختند و همان‌طور که چای را هم می‌زدند، دقایقی بر آن دعا خواندند. پدر گفت: استخوان سر غلامرضا از بین رفته و قسمتی از جمجمه، نرم و بدون استخوان مانده. اگر لطف کنید نامه‌ای به ما بدهید، برای معالجه او را به خارج از کشور می‌بریم تا از فلج شدن نجات پیدا کند. امام (ره) گفت: از درمان پسران در اینجا ناامید شده‌اید، از جدهام حضرت زهرا(س) هم ناامید شده‌اید! امام (ره) استکان چای را برداشتند و مقدرات آن را میل کردند و بعد، استکان را به دهان غلامرضا زدند که گردن تا او از چای بخورد... چند روز بعد، ۱۲ رجب، میلاد امیرالمؤمنین (ع) مادر پشت تلفن بریده بریده داشت برای پسر دیگرش توضیح می‌داد که: بیا. داداشت شفا گرفته، داره حرف می‌زنه...!



ورزش

میزبانی استقلال بدون فیل و فنجان

به بهانه برگزاری همایش بزرگ نیکوکاران و تجلیل از کوهنورد مطرح پاکستانی

فتح هیمالیا با رمز یا حسین



بوی دوپینگ آبی‌ها کی بلند شد؟

«جک‌تری دی» مجیدی یقه استقلال را گرفت

مجاز آباد

نسخه نیچ لطفاً



عباسعلی کدخدایی، رئیس شورای نگهبان، در واکنش به ادعای برائیلان هوک مبنی بر اینکه «انتخابات ایران نمایشی است و برنده‌ها را از پیش تعیین کرده‌اند» روز گذشته در صفحه توئیترش نوشت: «ترامپ هنوز از افتتاح استمداد از خارجی‌ها برای پیروزی بر رقبای خود رها نشده که هوک برای انتخابات ایران نسخه می‌پیچد. بالاترین نرخ مشارکت در انتخابات مجلس نمایندگان آمریکا ۵۰۴ درصد و مربوط به سال ۱۹۱۴ بوده مردم ایران نیازی به املائی دموکراسی آمریکایی ندارند.»

نمی‌پرسن به کدام لیست؟

کاربران فضای مجازی در آستانه برگزاری انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی، هشتگ #انتخابات‌ا‌در توئیتر ترند کردند. کاربری در این باره نوشته است: «اون دنیا زت نمی‌پرسن به کدام لیست رأی دادی. آرت می‌پرسن واسه هر انتخابات تحقیق کردی یا نه؟ از تمام لیست‌ها به بهترین افراد و با شناخت کامل رأی بدهیم. حق الناس از رگ گردن بهمون نزدیک‌تره». کاربر دیگری هم نوشته است: «شهید دایلمه انتخابات اولین دوره مجلس، در لیست مطرح بسته شده برای مشهد جایی نداشت. اما رأی آورد و سرانجام هم شهید شد. ما وظیفه داریم به اصلح رأی دهیم نه به لیست‌های جورواجور».

قاجاق سازمان یافته



انتشار خبر قطع همکاری دو شرکت ال‌جی و سامسونگ با کشورمان حساسی در فضای مجازی حاشیه‌ساز شده است. مهدی مهرپور، فعال رسانه‌های روز انتشار توییتی درباره ماجرای قطع همکاری ال‌جی و سامسونگ با کشورمان نوشت: «ال‌جی و سامسونگ دو سال است که به ایران کالا نمی‌دهند. می‌دانید در دو سال اخیر با اینکه به طور رسمی از ایران رفته‌اند، چرا برای تبلیغات هزینه می‌کنند؟ این برای اینکه قاجاق سازمان یافته به ایران را ادامه دهند و دوم برای اینکه حقوق دولتی و گمرکی را ندهند. اگر جلوی قاجاقشان را نگیرید، برندهای ایرانی زمینگیر می‌شوند.»

در کمین شما هستیم



کانال رسمی تلگرام مقاومت اسلامی نَجیبه با انتشار تصویری از پایگاه عین‌الاسد نوشت: «سند اختصاصی نجیبه از تحرکات آمریکایی در عراق، رصد نامحسوس آمریکایی‌ها در نزدیکی «عین‌الاسد». مقاومت اسلامی نجیبه از زبان دبیرکل و سخنگوی خود اعلام کرد که شمارش معکوس برای اجرای عملیات تلافی‌جویانه شهادت ابومهدی المهندس آغاز شده است. در همین راستا مجاهدان نجیبه با انتشار سندی مبنی بر رصد دقیق ماشین‌الات نظامی از احاطه خود بر تحرکات اشغالگران آمریکایی در منطقه برده برداشتند. عکس فوق در تاریخ ۲۰۲۰/۱۲/۱۴ در نزدیکی پایگاه آمریکایی عین‌الاسد از سوی واحد رسانه‌ای نظامی نجیبه با عنوان «در کمین شما هستیم» ثبت شده است.»



یادداشت

annotation@qudsonline.ir

کامران پارسی،نژاد، نویسنده و منتقد

جایگاه نوآوری و نواندیشی در داستان انقلاب اسلامی

ادبیات‌داستانی در دنیای امروز پیشرفت چشمگیر و قابل ملاحظه‌ای کرده است. در دوران کنونی ادبیات داستانی با تخصصی‌شدن و پرداختن به مضامین و مباحی‌های رشته‌های خاص علوم‌انسانی راه تکامل خود را طی نموده و موجب شده داستان‌های روان‌شناختی، فلسفی، سیاسی، دینی، تاریخی، اجتماعی و عرفانی ظهور کنند. طبیعی است پیدایش نوآوری در گستره ادبیات‌داستانی بنا به مناسبات مشخصی چون نواندیشی، کسب تجارب ناب، شناخت دقیق ساحت هستی، ژرفاندیشی و تحلیل عقلانی بدون بغض و غرض‌پسنگی دارد. بی‌شک «نوآوری» لازمه حیات ادبیات، خاصه ادبیات داستانی به حساب می‌آید و در تمامی مقاطع و دوره‌های مختلف، نویسندگان، ادیبان و شاعران بسیاری ظهور کرده‌اند که در زمان خود طرحی نو در انداخته‌اند و در عرصه ادبیات نوآوری کرده‌اند. آنچه‌ان که سحردهی، حافظ، مولوی، ابوالفضل بیهقی، نیما... در زمان خود، نواندیش به حساب می‌آیند.

یکی از گونه‌های جذاب ادبیات داستانی، داستان انقلاب است. این گونه ادبی می‌تواند زیر گروه ژانر داستان‌های تاریخی قرار گیرد و لازمه شکل‌گیری آن حوادث مرتبط با وقوع یک انقلاب است. بسیاری بر این باورند داستان انقلاب صرفاً باید به حوادث شکل‌گیری انقلاب موردنظر بپردازد و بر این اساس بود که تمامی داستان‌های انقلاب‌اسلامی حول محور مبارزات مردم در تشکیلات سیاسی، در کوچه و پسکوچه‌های محترم مبارزات و مبارزات مرتبط با وقوع یک انقلاب است. همچنین بیشتر حادته‌محور و صرفاً شخصیت‌های داستانی درگیر حوادث مختلف مرتبط با انقلاب هستند. اما شکل‌گیری داستان انقلاب در جهان تنها به شرح حوادث انقلاب نمی‌پردازد. بسیاری از داستان‌های انقلاب به شرح مباحث عمیق فلسفی، ایدئولوژی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی می‌پردازند. در عین حال که داستان‌ها فاقد حادثه و کنش نیستند. در ایران متأسفانه به دلیل ناآشنایی نویسندگان با مباحث و مبانی علوم انسانی داستان‌های انقلاب هیچ توجهی به مباحث عمیق بنیادین نداشتند. فلسفه انقلاب در این رمان‌ها واکاوی نشد. عمل قیام مردم به پوخته نقد گذاشته شد. بر این اساس داستان‌های انقلاب اسلامی صرفاً روایتگر حوادث تکراری و کلیشه‌ای شدند و تا آنجا تکرار شدند که شخصیت‌های داستانی چون فرد انقلابی و یا ساواکی مبدل به کلیشه شدند. این در حالی است که هیچ‌گونه نوآوری و آزاداندیشی در کار ساخت داستان‌های انقلاب‌اسلامی دیده نمی‌شود. بسیاری بر این باورند که وقوع جنگ ایران و عراق عامل دور شدن نویسندگان از خلق داستان انقلاب شد. شاید این عامل تأثیرگذار بوده، اما تنها دلیل و نهادهان داستان انقلاب‌اسلامی نبود. عدم‌توجه به مباحث مهم علوم‌انسانی و بی‌توجهی به مسائل عمیق اجتماعی، دینی و تاریخی خود عامل مهمی بود تا نویسندگان از خلق داستان‌های تکراری یکنواخت دست بردارند. بنابراین در شرایط کنونی باید با الگو قراردادن فرم و قالب داستانی بزرگ انقلاب در جهان و همچنین با مطالعه عمیق انقلاب و نحوه شکل‌گیری آن نویسندگان می‌توانند به کالبد نیمه‌جان داستان انقلاب روح دوباره‌ای بدمند و ما شاهد ظهور نوآوری و نواندیشی چه در طرح مضامین چه در قالب و ساختار رمان‌های انقلاب باشیم. در ایران بسیاری زیرلِوای نواندیشی لطلمات جریان‌ناپذیری را به پیکره داستان زدند. در واقع برخی نویسندگان با شعار «نوآوری و نواندیشی» از شیوه‌های ممتعارف داستان‌نویسی و نحله‌های ادبی غرب گره‌برداری و تقلید کورکورانه کردند. توجه به نوآوری و نواندیشی به معنای دنباله‌روی از جریان‌هایی که پیکره و قالب داستان را از هم پاشید، نیست .

خبر

محمّدطلوعی

امروز میهمان دوره‌می ادبی «شمس» می‌شود



خدیجه زمانیان: دوره‌می ادبی «شمس» در ادامه نشست‌های ادبی این بار به سراغ محمّدطلوعی و اثر «هفت‌گنبد» این نویسنده رفته است. محمد طلوعی امروز در دو نشست با عنوان‌های «مجله ناداستان» و نقد «کتاب هفت‌گنبد» میهمان نویسندگان جوان و مخاطبان داستان‌دوست مشهدی می‌شود تا راجع به کتاب هفت‌گنبد و تجارب نویسندگی‌اش در ژانر ناداستان صحبت کند. علی براتی‌گوجان، مدیر نشست‌های ادبی «شمس» با بیان

اینکه در این نشست‌ها توجه ویژه‌ای به کهن‌الگوها و متون کهن شده است، گفت: توجه محمّدطلوعی به متون کهن در «هفت‌گنبد» موجب شد میهمان دوره‌می «شمس» شود تا تجارب نویسندگی‌اش برای ما بگوید.

این مدرس داستان‌نویسی توضیح داد:محمّد طلوعی در «هفت‌گنبد» به هفت‌پیکر نظامی گنجوی توجه داشته و با استفاده از این کتاب کهن، روایتی امروزی ارائه داده است. نویسنده در نخستین داستان این کتاب با عنوان «خواب برادر مرده» تصویر چانداری از سوره در حال جنگ ارائه می‌دهد. از آنجا که این اثر نه‌تنها در ایران که در خاورمیانه مورد توجه قرار گرفته، از این حیث نویسنده می‌تواند تجارب نویسندگی‌اش را در اختیار داستان‌نویسان جوانی که به این نوع داستان‌نویسی علاقه‌مند هستند، قرار دهد.

نویسنده «پسر من قاتل است؟» با بیان اینکه ادبیات در زمینه توجه به کهن‌الگوها بضاعت چندانی ندارد و تعداد اندکی از نویسندگان به متون کهن و تاریخ گذشته توجه می‌کنند و در آثارشان برداشت‌های نویی را ارائه می‌دهند، افزود: محمد طلوعی علاوه بر اینکه در این نوع نوشتن تجربه دارد، روحیه نقدپذیری دارد و این روحیه موجب می‌شود بتواند با نویسندگان جوان ارتباط خوبی برقرار کند. برای گنجوان همچنین در خصوص نوع ادبی «ناداستان» که عنوان یکی از نشست‌های طلوعی است، توضیح داد: طلوعی سلیقه فعالیت مطبوعاتی دارد و مدیریت مجله‌ای با عنوان «ناداستان» را بر عهده دارد پس می‌تواند تجربه‌های نویسندگی‌اش را در خصوص ژانر ناداستان که مورد علاقه بسیاری از داستان‌نویسان جوان است، به آن‌ها منتقل کند.

گفتنی‌است، دوره‌می ادبی «شمس» در قالب دو نشست با عنوان «مجله ناداستان» امروز ۲۸ بهمن ماه ساعت ۹ صبح در بنیاد پژوهش‌های ادبی و «قد کتاب هفت‌گنبد» ساعت ۱۷ در کتابخانه مرکزی آستان‌قدس برگزار می‌شود.

گفت‌وگو با مصطفی فعله‌گری به انگیزه انتشار «روز برمی‌خیزد»

رمانی برای آن کاظم ستم‌ستیز

ادب و هنر/ جواد شیخ‌الاسلامی ارمان «روز برمی‌خیزد» با موضوع انقلاب اسلامی از جدیدترین آثار مصطفی فعله‌گری است که به تازگی در انتشارات به‌نشر به چاپ رسیده است. مصطفی فعله‌گری که توانسته در دو سال متوالی بابت نوشتن رمان‌های «خواب پلنگ» و «باران تمشک» مورد تقدیر جایزه قلم زرین قرار بگیرد، در «روز برمی‌خیزد» سرگذشت یک زندانی سیاسی اهل‌اندیشه را در روزگار حکومت پهلوی بیسان می‌کند که آرزوی نگارش زندگی یکی از زندانیان سیاسی نامدار جهان را در سر دارد و در این جست‌وجو، به ضرورت نوشتن کتابی درباره امام موسی کاظم(ع) می‌رسد.
به همین بهانه با این نویسنده انقلاب که این روزها گرفتار بعضی ناملایمات شده و نیازمند توجهات ویژه است و به همین دلیل قادر به گفت‌وگوی حضوری و شفاهی نبود، به صورت مکتوب درباره چند و چون نگارش رمان «روزبرمی‌خیزد» و وضعیت ادبیات انقلاب‌اسلامی به صحبت نشستیم که می‌خوانید.

◆ **ایده رمان «روز برمی‌خیزد» از کجا به ذهن‌تان رسید و چه طرحی برای نوشتن آن داشتید؟**

اندیشه این داستان در کودکی، نوجوانی و جوانی پر داستان من ریشه دارد. من با داستان زندان‌رفتن‌های امام هفتم شیعیان تربیت شدم. در خانه‌ای فقیرانه، پدر زحمتکش من در شب‌های سرد و تاریک پاییز و زمستان پر از باران‌های شهر گرمسیری قمرشیرین، از مرد زندانی ستم‌ستیزی می‌گفت که نامش کاظم بود؛ امام‌کاظم(ع).

سپس در نوجوانی یا به پیکارگاه سیاسی، کتاب‌خوانی و آشنایی با مبارزان و زندانیان سیاسی شهر باستانی‌ام گذاشتم و همچنان خش‌خش زنجیرهای خونین بسته به پاهای آن کاظم ستم‌ستیز، با من بود. داستان‌های زندان‌های خلفای عباسی در گوش‌هایم جریغ جریغ رنگ می‌زد. داستان‌نویس که شدم، باید درباره آن امام نستوه می‌نوشتم. زمانه چنین خواست که آن داستان‌ها را با زخم‌گاه‌های زندانیان سیاسی دوران شاه پیوند بزنم و سخن دگرگونه‌ای به جهان داستان‌نویسی بیفشانم.

◆ **یکی از پرسش‌های کلیشه‌ای درباره**

رمان‌های تاریخی مربوط به تحقیق و پژوهش و چگونگی تعادل برقرار کردن بین تاریخ، رمان و تخیل است. درباره این‌ها توضیح می‌دهید؟

هنر، جهانی پهناتر و معناپروتر از همه پدیده‌ها و پدیدارها و نیز از پدیده و پدیدار تاریخ و سند و استناد است. داستان «روزبرمی‌خیزد» داستان افتادن و سپس برخاستن آدمی در مهلکه پر ستم، اما نیروزای جهان‌هستی است. من تاریخ را ریزگردویی دانستم، برای گفتن عالم معنایی سترگ.

◆ **ارتباط با مخاطب یکی از مشکلات رمان‌های تاریخی، به‌خصوص تاریخ انقلاب است. گاهی این مشکل از سمت نویسنده است، به دلیل شعاری و کلیشه‌ای شدن رمان و گاهی به خاطر جبهه‌گیری مخاطب در مقابل این گونه آثار است. کتاب شما در چه وضعیتی قرار می‌گیرد؟**

نویسنده راستین، دردمند و دارای سخن ویژه، دیر یا زود مخاطب ویژه یا همگانی‌اش را هم پیدا می‌کند. شبهه‌نویسنده دیر یا زود حتی با



برش

اندیشه این داستان در کودکی، نوجوانی و جوانی پر داستان من ریشه دارد. من با داستان زندان‌رفتن‌های امام هفتم شیعیان تربیت شدم

مخاطب کفالود فراموش خواهد شد. من بر این باور هستم که نویسنده راستین انقلابان هنوز سربرنیاروده است. ناشر انقلاب هم نداریم. ناشران شبه‌انقلابی ما نویسنده‌آزار و نویسنده‌کشند. هنوز کارستان ادب انقلاب گشوده نشده است. ساختمان و بیان و تبلیغ‌زدگی، فلاکتزای ادب انقلاب شده است. پس باید مادر روزگار را دریابیم

آشنایی با چخوف در «تک‌برده‌ای‌های چخوف»



گویا، کتاب «تک‌برده‌ای‌های چخوف» به تازگی با ترجمه و گردآوری داریوش مودبیان توسط نشر گویا منتشر و راهی بازار نشر شده است. آنتوان چخوف پزشک، داستان‌نویس و نمایش‌نامه‌نویس شهیر روس است که در سال ۱۸۶۰ متولد و در سال ۱۹۰۴ درگذشت. ۹۰ سال است که مخاطبان ادبیات و تئاتر ایران چخوف را می‌شناسند. اما در ابتدای امر داستان‌های طنز او بود که مخاطبان ایرانی معرفی شد، در ادامه از اواخر سال‌های دهه ۱۳۲۰ بود که ترجمه نمایش‌نامه‌های چخوف با مرغ‌دریایی توسط همت‌آذریان شروع شد. داریوش مودبیان، کارگردان و پژوهشگر تئاتر که مدتی است انتشار کتاب‌های مجموعه «طنزآوران جهانی نمایش» از او و دیگر ترجمه‌هایش درباره تئاتر و مؤلفان این هنر توسط نشر گویا آغاز شده، در این کتاب مجموعه آثار تک‌برده‌ای چخوف را ترجمه و گردآوری کرده است. مودبیان در معرفی ایسن کتاب می‌گوید: در این مجموعه تمامی تک‌برده‌ای‌های چخوف را عرضه داشتیم. تمامی آثار تک‌برده‌ای کوتاه طنز یا کمدی چخوف(به جز آن دو نمایش‌نامه‌های کوتاه طنز یا کمدی چخوف) در جز آن دو نمایش‌نامه‌های کوتاه و یا ناتمامی که در بخش افزوده در انتهای این کتاب آورده شده) همچون نت‌های موسیقی! این نمایش‌نامه‌های تک‌برده‌ای باهمه اختلاف‌های ظاهری که با یکدیگر دارند، دارای یک سبک و سیاق در طنزپردازی هستند. این کتاب با ۲۲۰صفحه، شمارگان ۳۰۰نسخه و قیمت ۴۹هزار تومان منتشر شده است.

روایتی پر کشش در «جنگل»

آموت: رمان «جنگل» نوشته «هارلن کوبن» ترجمه و محدثه احمدی» به تازگی منتشر شده است.

پساول، دادستان نیجرسی هنوز عزادار مرگ خواهرش است؛ خواهری که ۲۰سال

پیش، شبانه قدم در جنگل گذاشت و برای همیشه ناپدید شد. اما حالا یعنی دو دهه بعد، جسد مردی پیدا شده که می‌تواند با ماجرای آن شب ارتباط داشته باشد.

«هارلن کوبن» نویسنده پر فروش نیویورک‌تایمز، در این داستان پرکشش خوانندگان را به قلب ماجراهای خانوادگی می‌برد و ثابت می‌کند که گاهی تارک‌ترین رازها، ریشه در خانه شما دارند. کوبن، نویسنده سرشناس ژانر مرموز و تریلر است. با فروش بیش از ۶۰ میلیون کتاب در سراسر دنیا، آثار این نویسنده بارها در فهرست پر فروش‌های رمان‌های او به ۴۳ زسان ترجمه شده‌اند. کوبن نخستین نویسنده‌ای است که هر سه جایزه ادگار، شومرد و آنتونی را در پرورنده افتخارات متعدد خود دارد. وی همچنین برنده جایزه سودا‌آورترین داستان‌نویس جنایی دنیا در سال ۲۰۱۰ هم شد.

«جنگل» در ۵۲۰ صفحه و به قیمت ۶۵هزار تومان از سوی نشر آموت به چاپ رسیده است.

چهره‌ها و خیرما

اسناد دیده نشده از «مارکز» در نمایشگاه تگزاس



مهر: نمایشگاهی با عنوان «بدل شدن به یک نویسنده جهانی: گابریل گارسیا مارکز» در شهر استین تگزاس، جنبه‌های جدیدی از زندگی این نویسنده را به تماشاگران نشان می‌دهد. این نمایش که تا تابستان ادامه خواهد داشت شامل حدود ۳۰۰قلم از جمله چند سندی می‌شود که تا به حال به صورت عمومی نشان داده نشده‌اند. خیلی از آن‌ها از کلکسیون آثار مارکز در «نوسوم سنتر» گرفته شده‌اند و هدفشان این است که بتوانند به بازدیدکنندگان نشان بدهند چطور مارکز توانست تبدیل به یک ستاره ادبی و یک نویسنده کلاسیک شود. مارکز در تمام طول عمر خود همیشه از خانواده و دوستانش به خاطر حمایتشان تشکر کرد. به همین دلیل در این نمایش هم نامه‌ها، عکس‌ها و ویدئوهایی وجود خواهد داشت که نشان می‌دهد چطور حلقه حرفه‌ای مارکز از مسیر تخصصی کار ادبی او حمایت کرد.

این نمایشگاه که با عنوان «بدل شدن به یک نویسنده جهانی: گابریل گارسیا مارکز» برگزار شده، توسط آوارو سانتانا-آکیونا استاندار جامعه‌شناسی کالج ویتمن سازماندهی شده و از یکم فوریه آغاز به کار کرده است.

نمایشگاه مارکز تا نوزدهم جولای (نیمه تابستان) دایر خواهد بود. در سال ۱۹۶۵ گابریل گارسیا مارکز یک نویسنده می‌برد و دیگر نمی‌نویسد.

تازه‌های نشر

باز آفرینی یک واقعه تاریخی برای نوجوانان



نیستان: تازه‌ترین اثر داستانی سیدمهدی شجاعی برای مخاطبان نوجوان با عنوان «سلام بر وحی» روانه بازار کتاب شد.

این اثر داستانی برگرفته از روایتی داستانی درباره پیامبر و خاندانش که منشأ ظهور آیت‌ای از قران مجید می‌شود. داستان به ماجرای بیماری حسنین(ع) و نظر حضرت‌علی(ع) و حضرت فاطمه(س) و حسنین(ع) برای بهبودی بازمی‌گردد. این خانواده سه روز روزهداری می‌کنند و در پایان هر روز مختصر افطار خود را نیز به مسکینی می‌بخشند و پس از روز سوم به دیدار پیامبر(ص) ناثل می‌شوند و جبرئیل امین از جانب پروردگار بر آن‌ها نازل شده و آیت‌ای از جانب خداوند بر پیامبر نازل می‌شود که در آن، این جمع «خویان روزگار» معرفی می‌شوند و وعده حفاظت آن‌ها از آسیب و جایگاه رفیع آن‌ها در بهشت به آن‌ها باآوری می‌شود.

شجاعی در این اثر با پشت‌پس از شناخت دقیق و درست از مخاطب روایت، با بیانی ساده و روان و استفاده از تصاویر روایی و جملات مأوف برای گروه سنی هدف، این واقعه تاریخی را بازآفرینی می‌کند و مخاطبش را مقابل قصه‌ای لطیف و آسمانی قرار می‌دهد.

این اثر با تصویرر‌هایی ویژه از فرهاد جمشیدی نیز همراه شده است.

نشر نیستان این اثر را با قیمت ۴۲ هزار تومان منتشر کرده است.

تصویر تازه‌ای از ایران در سفرنامه «جیمز باست»



به نشر: «ایران سرزمین اتمه» شرح مسافرت و اقامت «جیمز باست» با ترجمه نوید فاضل بخششی توسط انتشارات به‌نشر به چاپ رسید.

کشور ایران به دلیل دارا بودن موقعیت مهم جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی در دوره قاجار، کانون توجه و رقابت سایر کشورها قرار گرفت. از این رو افراد مختلفی در قالب مأموران سیاسی، جهانگرد و مبلغ مذهبی با اهداف

انگیزه‌های گوناگون به ایران سفر کردند. کتاب «ایران سرزمین اتمه» در ۱۶ فصل روایتگر سفرنامه یکی از سیاحان خارجی است که در زمره همین آثار قرار می‌گیرد. «جیمز باست» در این کتاب اوضاع اجتماعی و حال و هوای حاکم بر شهرها و روستاهای ایران و نیز قحطی رخ داده در آن ایام را روایت کرده است. برخورد او با حاکمان و مسرد معمولی در مناطق مختلف خواندنی و در خور توجه است. باست علاوه بر گزارش اداری، نظامی و مالی، اطلاعات مهم و ارزشمندی را از جغرافیای شهرها و مسیرهایی که خود از آن‌ها عبور کرده است، ارائه می‌دهد. همچنین تصویری از حرم مطهر امام‌رضاع(ع) و توضیحاتی از این مکان مقدس می‌آورد که نظیرش تاکنون در هیچ یک از سفرنامه‌های سیاحان خارجی که ترجمه شده‌اند، مشاهده نشده است.

هنرهای تجسمی

حضور عکاسان حرفه‌ای در جشنواره ملی «بدرقه سردار»



هستیم ۳۰بهمن بتوانیم نمایشگاهی از این آثار برگزار و در این

نمایشگاه از کتاب رونمایی کنیم. طالب افزود: پس از اعلام فراخوان دبیرخانه در ۲۸دی ماه، بیش از یک‌هزار و ۲۰۰ اثر به دبیرخانه جشنواره ملی عکس «بدرقه سردار» ارسال شد که بیش از ۵۰۰ اثر از کیفیت خوبی برخوردار بودند.

سختگیری‌های زیادی برای انتخاب آثار صورت گرفته تا عکس‌های تأثیرگذار همسو با اهداف نمایشگاه انتخاب شود. وی از انشعاری یک کتاب خبر داد و افزود: یک کتاب عکس نیز از ۸۰ اثر انتخاب شده همراه با عکس‌هایی از دوران رشادت‌های سردار سلیمانی چاپ می‌شود. در تلاش

کارآموزانه سخن نو به میان بیاورم.

◆ **وضعیت ادبیات به خصوص رمان انقلاب را چگونه می‌بینید و چه آینده و مسیری برایش متصور هستید؟**

وضعیت ادبیات داستانی انقلاب سوگ‌زاست. بزن و بیاف‌نویسی است. ناشر انقلاب کم داریم.

ساختمان و نهاد برشمار، اما مسئول فرهنگ فهم و جویسای اهل‌قلم راستین، کم داریم. بودجه کشور به پای شه‌روزشکاران فوتبال، یعنی بردگان بازی بورژوازی ریخته می‌شود، اما نویسندگان راستین و اندیشه‌پردازان در تنگدستی و رنج و بی‌ناشری به سر می‌برند.

دریغ از مسکن و حقوق ماهیانه و بورسیه نگارش برای نویسندگان صاحب‌سبک و اندیشه‌انقلابی! اما من همچنان خواهم نوشت. در شب تاریک، سرد و زمخت تاکارآمدی شبه‌وزیران، شبه‌وکیلان، شبه‌مسئولان و شبه‌ناشران، قلم در خون دلم خواهم زد و با خط سرخ می‌نویسم. دیر یا زود ای حضرات تاکارآمد بی‌درد و هنر، روز برمی‌خیزد.

◆ **چرا با این قطعیت درباره ادبیات انقلاب صحبت می‌کنید، یعنی اوضاع را اینقدر بهم‌ریخته و بد می‌بینید؟**

به این دلیل که فکر می‌کنم ادبیات انقلاب دچار سترونی شده است. مدیحه‌سرای و تبلیغی‌نویسی انشاسوار، جای ادبیات جوهردار و بیوایی انقلابی را گرفته است. هم در داستان، هم در شعر و هم در گفتار‌های ادبی دیگر، انقلاب مظلوم، مهجور و ملعبه شده است.

من از ۱۳سالگی در کارزار انقلابی بوده‌ام. هنوز یک داستان درباره روزها و شب‌های مبارزان انقلابی نیافته‌ام که در ایران امروز نوشته و چاپ شده باشد و تن و جانم را برلذات. این دردناک است.

تاریخ و معنای ضداستبدادی، ضداستعماری و ضداستعماری انقلاب دارد توسط منحرف‌ترین مله‌به‌های قلم به دست تحریف می‌شود. کجایند نویسندگان و شاعران راستین انقلابی! کدام شعر انقلابی‌ی زمزمه نوجوانان ایران و جهان شده؟ کدام رمان انقلابی ما در جهان بازتاب یافته است؟ شعرا، داستان‌های کشکی و جایزه‌های بی‌جوهر و جان و دیگر هیچ، خوشا فردایی پر از شعر و داستان انقلابی.